



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۴ آذر ۱۴۰۳

موضوع جزئی: مقام اول: بررسی وجود و عدم کرامت ذاتی در انسان - مبانی کرامت ذاتی انسان -

مصادف با: ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۴۶

دسته اول: ۴. نیکوترین خلقت - بررسی احتمالات سه گانه در احسن تقویم - یک اشکال و پاسخ آن جلسه: ۱۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ما درباره چهارمین مورد از مواردی که به عنوان مبنا برای کرامت ذاتی انسان ذکر شده، مطالبی را عرض کردیم. گفتیم خلقت برتر یا نیکوترین خلقت که در تعبیر قرآنی از آن با عنوان «أحسن تقویم» یاد شده، می تواند یکی از مبانی کرامت ذاتی انسان باشد. این مزیتی است خاص انسان و شرافتی است که خداوند به انسان عطا کرده و شامل همه انسان ها می شود؛ چه مؤمن و چه کافر، چه زن و چه مرد، چه سیاه و چه سفید؛ یعنی انسان ها فارغ از مذهب و عقیده و رنگ و نژاد و جغرافیایی که در آن متولد شده اند یا زندگی می کنند، از چنین خلقتی که به عنوان نیکوترین خلقت مطرح شده، بهره مند هستند. گفتیم احسن تقویم یا نیکوترین خلقت و قوام، چند احتمال در مورد آن مطرح شده است؛ حداقل سه احتمال را ذکر کردیم.

بررسی احتمالات سه گانه در احسن تقویم

هر یک از این احتمالات معتقدان و ملتزمانی هم دارد؛ اما به نظر می رسد در میان این احتمالات سه گانه، این احتمال که انسان در همه ابعاد به خلقت برتر خلق شده، به صواب نزدیک تر باشد؛ هم ابعاد ظاهری و هم ابعاد باطنی. وقتی سخن از خلقت انسان به میان می آید و خداوند به خود تبارک الله می گوید، این عام و شامل همه اموری است که به خلقت انسان مربوط می شود؛ هم ابعاد ظاهری، راست قامت بودن، صورت زیبا، بر روی دو پا راه رفتن، قرار گرفتن هر یک از اعضا در جای خود، اساساً این ساختمان بدن انسان، و هم آن ابعاد باطنی که آن هم امور مختلفی برای آن قابل ذکر است؛ فطرت، عقل، قوه بیان، قوه تمیز خیر و شر، حکمت و هر آنچه که به نوعی در انسان به خصوص وجود دارد و در غیر انسان نیست. وقتی ما می گوییم این کرامت ذاتی است و مزیتی است که غیر انسان از آن بهره مند نشده و یک شرافت خاص انسان است، این ترکیب مورد نظر است؛ و الا کسی ممکن است بگوید که بعضی از حیوانات روی پا راه می روند، بعضی از مخلوقات چهره زیبا و حسن صورت دارند، بعضی چنین و چنان هستند؛ اما راست قامت بودن و مشی علی الرجلین به ضمیمه سایر اموری که به بُعد ظاهری خلقت انسان مربوط می شود و همچنین آن ابعاد باطنی وجودی انسان، این منحصر به فرد و خاص انسان است؛ برای غیر انسان چنین چیزی وجود ندارد. این به عنوان یک کرامت در اینجا قابل ذکر است.

علاوه بر آن نکته ای که در جلسه قبل عرض کردیم (که انسان نیکوترین خلقت را دارد و در میان مخلوقات احسن است، مخلوقاتی که خودشان به احسن وجه خلق شده اند، و اساساً همه این عالم برای او آفریده شده است) انتساب خلقت به خداوند و اینکه برای بیان اهمیتی که خداوند نسبت به خلق انسان داشته، آن را به خودش نسبت می دهد؛ می فرماید: «لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدِي»، من اینها را با دو دست خودم خلق کردم؛ معنای ظاهری این جمله منظور نیست؛ اینکه می گوید با دو دست خودم خلق

کردم، در واقع کنایه از اهتمام خاص خداوند به خلقت انسان و اینکه انسان را با این ویژگی‌ها من خودم خلق کردم، این در واقع می‌خواهد این اختصاص را برساند. پس کرامت ذاتی است، یعنی یک کرامت خاص انسان، شرافتی است که برای انسان ثابت است و در غیر انسان این امر وجود ندارد.

یک اشکال

فقط یک نکته هست که این را هم عرض کنم و بعد مورد پنجم را ذکر کنیم. این کرامت ذاتی است، یعنی قابل سلب نیست و تغییر نمی‌کند، خاص انسان است؛ همان ویژگی‌هایی که ما برای ذاتی بودن کرامت قبلاً گفتیم. می‌خواهیم ببینیم آیا این احسن تقویم بودن، ذاتی انسان است؟ یعنی احسن تقویم هیچ‌گاه سلب نمی‌شود؟ آیا تغییر پیدا نمی‌کند؟ برخی از آیات قرآن چه بسا به این تغییر اشاره می‌کند؛ از جمله آیه ۵ سوره تین: «تُمْ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»؛ «أسفل سافلین» در مقابل احسن تقویم قرار گرفته است؛ پس معنایش آن است که احسن تقویم ثبات ندارد و زایل می‌شود. آیا منظور این است که همه انسان‌ها از احسن تقویم به اسفل سافلین رفته‌اند؟ اسفل سافلین در مقابل احسن تقویم چه معنایی دارد؟ یا اینکه همانطور که در کلام برخی از جمله امام (ره) هم آمده و در جلسه گذشته اشاره شد، این مخصوص کسانی است که فطرت خودشان را آلوده به احکام طبیعت و زنگار حجاب ماده کرده‌اند؛ کسانی که مغلوب شدند و در آنها ظلمت‌ها و حجاب‌های ماده و طبیعت غلبه کرده، اینها هستند که به اسفل سافلین تنزل پیدا می‌کنند. بالاخره چگونه می‌توانیم این مسئله را حل کنیم؟ عرض کردم که برخی اسفل سافلین را منطبق می‌کنند بر برخی از انسان‌ها و الا می‌گویند اگر انسان راه سعادت اختیار کند، در مسیر احسن تقویم حضور دارد، اما اگر راه شقاوت را طی کند، این همان اسفل سافلین است؛ لذا احسن تقویم طبق این تفسیر نمی‌تواند یک کرامت ذاتی و ثابت و باقی باشد.

پاسخ

اما به نظر می‌رسد که اگر ما احسن تقویم را به گونه‌ای که گفتیم معنا کنیم، یعنی بگوییم احسن تقویم شامل همه ابعاد وجودی انسان است، که البته ابعاد باطنی مهم‌ترینش فطرت است؛ لذا به لحاظ فطرت هم انسان ممتاز است؛ و هم ابعاد ظاهری. و الا ابعاد ظاهری خودش اهمیتی ندارد و اینجا امتیازی محسوب نمی‌شود. حالا اگر ما احسن تقویم را به این معنا گرفتیم، یعنی معنای جامع ابعاد ظاهری و باطنی، و اسفل سافلین را در واقع همین عالم ماده و طبیعت دانستیم که در واقع اشاره به قوس نزول در عالم خلقت دارد، مشکل برطرف می‌شود؛ یعنی خداوند می‌فرماید ما انسان‌ها را در احسن تقویم خلق کردیم؛ یعنی آن جوهره انسانیت که تجلی آن حضرت آدم (ع) بوده، این خلق شده با یک ویژگی‌ها و ابعادی و بعد او را از آن عوالم بالا به عالم کثرات و عالم ماده و طبیعت نازل کردیم. اینها همه برای این است که انسان بتواند با طی کردن قوس صعود و اتصال به عوالم بالا، به همان سعادت که برای او ترسیم شده، با کمک انبیا و اولیا و شرایع و کتب آسمانی و البته با راهنمایی درونی فطرت، به هر جا که می‌تواند بر بکشد.

اگر ما اینطور معنا کردیم که نیکوترین خلقت منظور یک ترکیبی است از جهات ظاهری و باطنی انسان و این برای همه انسان‌ها ثابت باشد، این می‌شود کرامت ذاتی؛ برای همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر، و ورود به عالم کثرات هم برای همه است. یعنی کآن فراهم نمودن یک بستر و شرایطی و قرار دادن سرمایه‌هایی برای انسان به منظور تعالی و تکامل و تقرب به حق تعالی.

استاد: آنچه که در داستان خلقت حضرت آدم به آن اشاره شده، قبل از اینکه هبوط کند ... آنجا آن کثراتی که اینجا مدنظر است، نبوده و ما نمی‌دانیم. ... داستان خلقت آدم(ع) که در آن به امور مختلفی اشاره شده، به گفتگوی ملائکه با خدا، به اعتراض ابلیس، اینها معلوم نیست که آیا بیان نمادین و مثال‌گونه است برای خلقت آدمی یا یک حقیقتی است که به شکل دیگری بوده و مثلاً اینجا متناسب با درک دنیایی ما انسان‌ها بیان شده؛ به هر حال عرض ما این است که این انسان ولو در عوالم بالا، ما نمی‌گوییم آن عوالم لزوماً عوالم معنوی بوده؛ مثلاً عالم برزخ یا عالم مثال، آن هم یک عالمی است که در آن کثرات راه دارد، جسم راه دارد، منتها جسم مثالی با جسم مادی محض تفاوت دارد. چه بسا این خلقت در آن عالم بوده و از آن عالم آمده به عالم ماده و زمین که ما درباره آن صحبت می‌کنیم. اساساً این هم قابل ذکر است که آن روح و نور و فطرت، به صورت کلیه که حالا از آن تعبیر می‌کنند به حقیقت محمدیه یا ولایت کلیه محمدیه یا فلاسفه از آن تعبیر به عقل اول یا عقل کل می‌کنند، این مراحل را طی کرده تا مثلاً به حضرت آدم رسیده و در این عالم هبوط کرده است. ممکن است حضرت آدم حقیقتش در یک مرحله‌ای در عالم مثال تجسد و تجسم پیدا کرده؛ آن بهشتی که حضرت آدم در آن به سر می‌برد و با نزدیک شدن به شجره ممنوعه از آن رانده شد، بهشت برین نبود؛ حالا آن بهشت محل اختلاف است که منظور کدام بهشت است. لذا از این جهت مشکلی ندارد. در مورد انبیا و اولیا و اهل بیت(ع) و خمسه طیبه، آنجا این بحث هست که در بعضی روایات اشاره دارد به اینکه اینها قبل از هر موجودی خلق شده‌اند، اما این را هم می‌دانیم که مثلاً پیامبر(ص) در سنه فلان و در روز فلان به دنیا آمد. چطور می‌شود قبل از اینکه پا به این دنیا بگذارد، کجا بوده و چه وجودی داشته. اینجا بحث‌های زیادی برای جمع این دو هست؛ آنچه اجمالاً در اینجا می‌توانم بگویم این است که آن حقیقت که اولین مخلوق بعد از خداوند و از آن به مقرب‌ترین موجود به خداوند یاد می‌شود که دیگر بعد از او امکان تقرب بیشتر نیست و هیچ انسانی این ظرفیت را ندارد که به آن مرتبه برسد؛ آن یک حقیقتی بوده که عرفاً مثلاً اسمش را می‌گذارند حقیقت محمدیه یا ولایت کلیه الهیه که نور پیامبر(ص) و بعد از آن نور اهل بیت(ع) است. منتها می‌گویند جسم مادی پیامبر(ص) یا اهل بیت(ع) که در فلان تاریخ به دنیا آمد، پس از زندگی در این عالم و ابتلائات و آزمون‌های الهی، دوباره با آن حقیقت متصل شد؛ یعنی مثلاً وقتی که به بعثت رسید و مبعوث به رسالت شد، اتصال به آن حقیقت پیدا کرد. یعنی این قوس صعود را به مرور طی کرده تا اینکه رسید به آن حقیقت. لذا در مورد معصومین و پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت(ع)، از یک منظر خلقت اینها قبل از خلقت اشیاء به عنوان واسطه فیض الهی بوده، اینکه می‌گویند اینها واسطه فیض الهی هستند، در این نگاه یعنی بستر جریان فیض خداوند و مجرای فیض الهی، و الا معنا ندارد که مثلاً پیامبر(ص) که ۱۴۰۰ سال پیش به دنیا آمد، این وجود که نبوده، پس چه چیزی مجرای فیض بوده است؟ یک عده‌ای اینها را انکار می‌کنند و می‌گویند اینها حرف‌هایی است که فلاسفه و عرفا می‌بافند و هیچ اساس و پایه‌ای ندارد؛ اما اگر بخواهیم این را تفسیر کنیم، می‌گوییم این حقیقت از اول بوده است؛ اولین مخلوق بعد از خداوند است. یک وجودی که از آن تعبیر می‌کنند به عقل اول؛ اینکه «الواحد لا یصدر منه الا الواحد»، اینکه بعضی در این قاعده خدشه دارند، کار نداریم؛ اگر این قاعده را بپذیریم که «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» یک مخلوق بیشتر نمی‌توانسته باشد و آن هم اقرب وجودات به خداوند؛ آن حقیقت کلیه است، همان عقل اول است که بعد از آن عقول عشره مثلاً خلق شده‌اند با واسطه. اگر عقل اول منطبق

بر آن حقیقت محمدیه شود، پس می‌شود مجرای افاضه از طرف خداوند. از طریق اوست که همه چیز به مراتب مادون خلقت مخلوقات دیگر رسانده می‌شود. «بکم فتح الله و بکم یختم» معنایش همین است؛ اینکه به شما آغاز کرد، یعنی اینطور. خلق عالم با شما بود و شما واسطه وساطت فیض هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح باید تفسیر شود؛ وساطت فیض در عالم تکوین همین بیانی است که عرض کردیم. یعنی وجود مقدس پیامبر(ص) و انوار مطهره اهل بیت(ع)، اینها یا در مراتب عرضی یا طولی، حقیقتشان یا همه اینها در یک مجمعی بالاخره مجرای فیض الهی هستند. آن وقت وقتی پای این عالم ماده و طبیعت به میان می‌آید، اینها قهراً هر کدام تجسمی پیدا می‌کنند برای اسوه شدن برای انسان‌ها و پا به پای آنها اینها هم تعالی پیدا کند. این در هیچ زمانی تعطیل بر نداشته؛ از ابتدا هم بوده؛ منتها اینکه مثلاً در زمان ما وجود مقدس ولی عصر(عج)، این چگونه مجرای فیض است در عالم تکوین؟ چگونه مثلاً با سایر انوار مقدسه ما این را جمع می‌کنیم؟ الان درست است که پیامبر(ص) در قید حیات ظاهری و مادی نیست، اما آن حقیقت قبل از اینکه حیات مادی پیدا کند پیامبر(ص)، بوده؛ آن حقیقت الی الابد هست. در عالم دنیا هم اینجا الان مثلاً وجود مقدس امام زمان(عج) چه نقشی دارد؟ اینها بحث‌هایی است که خیلی سؤال و ابهام پیرامون آن هست که ما وساطت فیض را برای حضرت حجت(عج) در عصر غیبت چطور باید تفسیر کنیم. قطعاً یک بخشی از وساطت در فیض همان مرجعیت دینی، علمی، سیاسی و اجتماعی است؛ آن زعامتی که ولیّ خدا روی زمین دارد؛ اینکه یک امر کاملاً واضح و روشن است. در عالم تکوین چطور؟ وساطت در فیض تکوینی یا افاضه تکوینی در عصر غیبت چگونه است و این چگونه با وجود مقدس پیامبر اکرم(ص) و فاطمه زهرا(س) و امیرالمؤمنین(ع) معنا پیدا می‌کند؟ این انوار کلهم نورٌ واحد و یک حقیقت هستند. آن حقیقت هم نشأت گرفته از حقیقت نبویه یا محمدیه است. در مورد امیرالمؤمنین(ع) این تعبیر به کار می‌رود: ولایت کلیه فرعیه یا تبعیه نسبت به پیامبر(ص) که ولایت کلیه الهیه است. ... بالاخره امیرالمؤمنین(ع) هم ولایت داشته، اما ولایت او نسبت به ولایت پیامبر(ص) چگونه است؟ اینها در چه مرتبه‌ای نسبت به آن قرار می‌گیرند؟ در مورد افاضه هم همینطور است؛ این فیضی که محل بحث است که اهل بیت(ع) واسطه در آن فیض هستند ... به هر حال این مبنای چهارم در این امر است و ما این را می‌توانیم به عنوان یک کرامت ذاتی قلمداد کنیم.

بحث جلسه آینده

مبنای پنجم، مسئله تسخیر سایر موجودات است که در جلسه گذشته هم یک اشاره‌ای شد که این ظرفیت را دارد که مستقلاً به عنوان یک مبنا برای کرامت ذاتی ذکر شود.

«والحمد لله رب العالمین»